

### رفاه اجتماعی کودکان

رفاه اجتماعی در جوامع کنونی مجموعه‌ای از شرایط و خدمات را در بر می‌گیرد که به‌نحوی بتواند رضایت و خشنودی عمومی را تأمین کند، اما زمانی می‌توان گفت که رفاه اجتماعی در یک جامعه تحقق یافته است که اعضای جامعه فرصت برابر و عادلانه برای بهره‌مندی از آن را داشته باشند، زیرا این مفهوم در کشورهای در حال توسعه تبدیل به کالایی شده که بسته به طبقه اجتماعی و اقتصادی افراد، بهره‌مندی از آن نیز متفاوت می‌شود. برخی از شاخص‌های مهم رفاه اجتماعی از جمله درآمد، بهداشت و سلامت، تأمین اجتماعی، امنیت، آموزش و تغذیه در راستای برطرف کردن نیازهای زیستی انسان است که کودکان نیز به‌طور مستقیم با غیرمستقیم از آن بهره‌مند می‌شوند.

از مهم‌ترین شاخص‌های رفاه اجتماعی، مقوله بهداشت و سلامت افراد جامعه است. خدمات در حوزه بهداشت و سلامت از جمله غربالگری‌های شنوایی، بینایی یا واکسیناسیون عمومی هرچند که به‌صورت فراگیر و حتی در روستا انجام می‌شود، اما حوزه سلامت کودکان به این خدمات خلاصه نشده، نیاز به فعالیت‌هایی با رویکرد پیشگیری اجتماعی و بهداشتی دارد که به‌صورت فراگیرتری در دسترس عموم و بالاخص اقشار آسیب‌پذیر قرار بگیرد. خدماتی از جمله غربالگری‌های ژنتیک، اقداماتی برای کاهش سقط جنین، ایجاد مراکز برای تشخیص و بهبود برخی مشکلات روحی و ذهنی کودکان هرچند در مراکز و خدمات بهزیستی ارائه می‌شود، اما این خدمات به‌صورتی عمومیت ندارد که اکثریت اقشار جامعه بتوانند از آن‌ها بهره‌مند شوند، ولو اینکه آسیب وارده خفیف و کم‌تأثیر باشد.

خدماتی که در قالب فعالیت‌های اجتماعی بهزیستی ارائه شده، تأسیس مهدهای کودک و مراکز پیش دبستانی در روستا به‌نوعی سعی در فراگیرکردن آن دارد. اما مهدهای کودک اغلب تبدیل به مکان‌هایی برای نگهداری از کودکان تبدیل شده و آموزش مهارت‌های موردنیاز برای رشد کودک در اولویت قرار نمی‌گیرد. بسیاری از کودکانی که دارای استعداد یا توانمندی‌های خاص‌اند که به‌دلائل مختلف از جمله فقر مالی یا فرهنگی خانواده نتوانستند از این استعداد و توانایی بهره کافی ببرند و فعالیت‌های مدارس و مهدهای کودک به اندازه کافی موفقیت‌آمیز نبوده است.

الته کاملاً مشخص است که در سال‌های اخیر فعالیت‌هایی در راستای تقویت سیاست‌های رفاهی در کشور انجام شده است، اما این فعالیت‌ها گاه‌تبدیل به کالای لوکس و متعلق به قشر خاصی از افراد جامعه شده که فقط آن‌ها می‌توانند از آن بهره‌برند. در همین زمینه می‌توان به مراکز خصوصی آشنایی با مشاغل و مهارت‌های مختلف یا کلاس‌های خلاقیت و رباتیک که شامل مجموعه فعالیت‌هایی برای آشنایی با استعداد و توانمندی کودکان اشاره کرد که به‌صورت بسیار محدود و با پرداخت شهریه در اختیار قشر خاصی از جامعه قرار می‌گیرد.

ایجاد موسساتی که بتوانند به‌نحوی در راستای گسترش رفاه اجتماعی برای کودکان فعالیت داشته باشند قطعاً می‌تواند راهکار مناسبی برای کاهش نابرابری‌های رفاهی کودکان در جامعه باشد. این موسسات می‌توانند در قالب‌های مختلف و براساس نیازسنجی جامعه فعالیت کنند. موسساتی که بتوانند برای کودکان خارج از فضای آموزشی مدرسه، بستری ایجاد کنند تا آن‌ها بتوانند همراه با پروردراری از شاخص‌های رفاهی، تجربه اجتماعی شدن در کنار یکدیگر را بدون در نظر گرفتن طبقه اجتماعی داشته باشند، همچنین از پتانسیل این مراکز می‌توان برای توانمندکردن کودکان، ایجاد هدف و انگیزه و افزایش اعتمادبه‌نفس و آگاهی آن‌ها استفاده کرد تا بسیاری از مسائلی چون ازدواج کودکان که امروزه گریبانگیر جامعه است، کاهش داده و به حداقل برسد.



### سیستم‌های کاری دیجیتال و آینده کار

سازمان جهانی کار اخیراً گزارشی را تحت عنوان «سیستم‌های کاری دیجیتال و آینده کار» منتشر کرده است که از آن به عنوان دنیای کاری ایدآل یاد کرده است. بر اساس این گزارش، ظهور سیستم‌های دیجیتالی آنلاین یکی از تحولات عمده در دنیای کار در دهه گذشته بوده است. این گزارش اولین مطالعه تطبیقی شرایط کار در پنج پلتفرم عمده جهانی و آنلاین است. گزارش بر اساس نظرسنجی سازمان بین‌المللی کار روی ۳۵۰۰ کارگر در ۷۵ کشور جهان و سایر نظرسنجی‌های کیفی صورت گرفته است که وضعیت کار در این پنج پلت‌فرم کاری را بررسی می‌کند. شما می‌توانید متن کامل این گزارش را از وب‌سایت سازمان جهانی کار تهیه کنید.

## ۱۲ | کتینه نو



پرسه‌ای در اندیشه‌ها و نظریه‌ها

# زنان خودسرپرست و سالمندان، فراموش نشوند

### چرا در سیاست گذاری رفاهی تمرکز صرف بر خانواده هسته‌ای، به خطای برنامه‌ریزی منجر خواهد شد؟

معیشتی نشوند. از سوی دیگر، طلاق اگر هم پدیده مثبتی برای خانواده هسته‌ای نیست، اما موضوع اصلی جامعه ما، زندگی‌های مجدد بعد از طلاق است که زیر سایه برنامه‌های کاهش طلاق، گم شده است.

از آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که فضایی برای شکل گرفتن گفتمان‌های بدیل زندگی وجود ندارد، زندگی معلولان به پیوست‌های اجباری تبدیل می‌شود، سالمندی به عرصه‌ای کشف نشده و نشانگانی رمزآلود تبدیل می‌شود و کاهش طلاق جای ازدواج‌های دوم را می‌گیرد. کودکان به رونوشت‌های نسل‌های قبل تبدیل می‌شوند و سایر دسته‌ها چون معتادان و... هم بیرون از این اتفاق نیستند. جامعه ما سرشار از دنیاهای کشف نشده و فضامندی‌های گمشده بوده و تجربه‌های جمعی را به تجربه‌های گروه مرکزی تقلیل می‌دهد.

تجربه در جامعه ما اغلب یکسان دیده می‌شود، حال آنکه در فضامندی و نشانه‌های گفتمان آن، باید تفاوت‌های اساسی وجود داشته باشد. یعنی دقیقاً در یک مکان و یک زمان، آنچه از ضمیر خودآگاه پیر و جوان می‌گذرد، متفاوت خواهد بود، چراکه بیان خود آن‌ها از خلال تجربه‌ای درونی برمی‌خیزد و شاید در کشاکش است که گفتمان جدیدی برای زندگی شخصی به‌وجود می‌آید. اما برنامه‌ها برای آن نیست و مجبور می‌شوند طبق چشم‌اندازها و نگاه‌های ویژه‌ای که هست بقا پیدا کنند. سیاست‌های منشستی که برای بسیاری از پیران و ازکارافتادگان، زمان بازنستستگی را اجرا نکرده و سالمندان زیادی هستند که مجبورند تا روز آخر زندگی‌شان کار کنند.

نتیجه چنین وضعیتی این است که نهادهای مربوط به رفاه اجتماعی ما، به‌جای سیاست‌گذاری مطلوب و ارزیابی انتقادی آن‌ها در مسیر پیچیدگی جامعه و زمان، به یکسری برنامه‌های خدماتی تبدیل شده و به‌خطر نبود روجه برابر حساسیت‌های برخاسته از چشم‌انداز خانواده هسته‌ای آن هم با خلط مفهومی‌های متعدد چون خانواده گسترده و احساسات پدرسالارانه تبدیل شده است. این سیاست‌ها بسیار محافظه‌کارانه و احساسی بوده و جایی برای شکل‌گیری برنامه و ایدئولوژی رفاهی مشخص و مسلط را هم نمی‌دهد. حتی تضادهای سیاست‌گذاری‌های جهانی چپ و راست که در ایران هم رایج‌اند، به‌جای رسیدن به نقطه وصل و گسست، در طول سال‌ها به‌جای رسیدن به گشودگی و آنتی‌تز، به تصادم و ناآرامی تبدیل شده است.



تجربه در جامعه ما اغلب یکسان دیده می‌شود، حال آنکه در یک مکان و یک زمان، آنچه از ضمیر خودآگاه پیر و جوان می‌گذرد، متفاوت خواهد بود.

موقت پیش می‌رود. ممکن است فرهنگ خیابان که احیاناً از تعارض یا هم‌نویلی فرهنگ مدرسه با معلم ووالدین باشد، بعدها تبدیل به گرایشات جامعه‌گریزی و رفتارهای ناپه‌نجار شود، اما این پدیده به‌صورت جزئی به آموزش‌وپرورش واگذار شده تا با مشاوره و ترویج اخلاق، مانع از بروز صریح آن در فضای اجتماعی شود. موضوع زنان سرپرست خانوار نیز عجیب و پیچیده است، به آن‌ها توأمان به دید آسیب‌دیده و نیروی کار نگاه می‌شود. یعنی از سویی طلاق، پدیده‌ای شوم تعبیر می‌شود و از سوی دیگر، بازماندگان طلاق برای رهایی از سربار شدن به دولت و دیگران، تشویق به کارایی، خویش‌فرمایی و شراکت می‌شوند. حال آنکه کار نه صرفاً برای رفع نیاز که فرصتی برای خلاقیت است و باید در طول دوران زندگی شکل گیرد تا افرادی که همسر خود را از دست دادند دچار مشکلات

جوان نگاه می‌شود. حال آنکه تجربه و معناهای درونی آن‌ها دیگر شباهتی به زندگی جوانان ندارند. خانه‌های سالمندان و خانواده‌هایی که زندگی آپارتمانی چهل متری دارند، باعث طرد سالمندان می‌شوند. خانواده هسته‌ای امروزی، قابل قیاس با خانواده گسترده قدیمی نیست و آن‌ها فضای نگهداری از سالمندان را ندارند. اما نگاه موجود از خانواده هسته‌ای، هم کارکرد خودش، هم کارکرد خانواده گسترده‌رامی طلبد. بنابراین خانه‌های سالمندان را مانند گناهکاری اولاد، بازما می‌کند. نوجوانان، متفاوت از کودکان و جوانان بوده و رفاه اجتماعی برای آن‌ها، باید برنامه‌هایی برای گذارنسلی و صمیمیت بین‌نسلی فراهم آورد، چراکه دامنه‌ساز بسیاری از مشکلات اساسی نسل‌های جدید، از شکاف موجود در خانواده‌ها برمی‌خیزد. باز هم برنامه‌ها به سمت پانسمان و در مان‌های

پیش‌نویس

خانه‌های سالمندان و خانواده‌هایی که زندگی آپارتمانی چهل متری دارند، باعث طرد سالمندان می‌شوند. خانواده هسته‌ای امروزی، قابل قیاس با خانواده گسترده قدیمی نیست و آن‌ها فضای نگهداری از سالمندان را ندارند.

## توانمندسازی زنان خودسرپرست، فرایندی پویاست نه پروژه

روانی در وضعیت‌های ناآشناست. وقتی به زنان فقط مهارت‌های شغلی آموخته و مهارت‌های مالی، فرهنگی و مشارکتی آموخته نشده است، آن‌ها چگونه می‌توانند با توانمندسازی شغلی موفق شوند؟ آموزش کامل به‌ویژه توانایی تصمیم‌گیری و توان حفظ توازن روانی از یک سو و آموزش مهارت‌های مالی از سوی دیگر، برای این زنان در جهت کاهش مشکلاتشان و از چاله مشکلات اقتصادی به چاه قرض و بدهکاری بانکی نیفتادن یک ضرورت است. بسیار مهم است که درک شود که نباید بنای توانمندسازی را به دادن تسهیلات براساس یک مهارت شغلی تقلیل داده شود، بلکه باید به ابعاد دیگر آن نیز توجه شود که زنان تحت‌پوشش بهزیستی که خود با چالش‌های جدی در زندگی خصوصی‌شان مواجه هستند، با مشکلات بزرگتری درگیر نشده و مورد سوءاستفاده سودجویان قرار نگیرند. بیش از هرچیز توجه به این نکته مهم است که بهتر است این زنان با چالش‌های مسائل مالی چون وام آگاه شوند و پیش از مقروض شدن در پوشش توانمندسازی، بدانند که ممکن است سال‌ها درگیر معضلی به نام «نا توانی از پرداخت اقساط وام» شوند. راه‌حل این مشکل آن است که کارآفرینان کارآزموده تحت نظارت و قانون‌مند و مسئولانه، این زنان را دریافته و به‌جای دادن تسهیلات به‌طور مستقیم، کارآفرینان به آن‌ها شغل داده و آن‌ها را از خطر مقروض شدن و مورد سوءاستفاده قرارگرفتن برهانند. از یاد نبریم توانمندسازی یک فرایند پویاست که هرگز نباید تعطیل شود.

وام دریافت می‌کنند نه تنها نمی‌توانند از آن استفاده کنند، بلکه تبدیل به مقروضان بانکی شده و مشکلی بزرگ بر مشکلاتشان افزوده می‌شود. علاوه بر آن، این دسته از زنان به‌دلیل درگیری و چالش‌های زندگی به‌ندرت کنشگری مدنی و اجتماعی آموخته و از مشارکت مدنی و سیاسی محرومند در نتیجه همین امر آن‌ها را نسبت به دیگران در جهت شناختن تهدیدات پیش‌رو متوقف می‌کند و به خاطر مشکلاتشان تحت فشار هستند، لذا حتی از راه‌حل‌هایی که گاه خطرناک است نیز استقبال می‌کنند و این ریسک‌پذیری ناصواب، آن‌ها را چنان در معرض خطر قرار می‌دهد که توانمندسازی به یک عنصر ضد خود تبدیل می‌شود، چراکه آن‌ها به سطحی‌ترین شکل، آموزش پیدا کرده‌اند.

ممکن است آن‌ها مهارت‌های شغلی فراگرفته باشند، اما آموزش مهارت‌های مالی و فرهنگی درحاشیه مانده است، این دسته از زنان همواره آسیب‌پذیرند. توانمندسازی یک پروژه نیست، توانمندسازی یک فرایند پویاست که در چالش‌های دنیای امروز با روش‌های قدیمی چندان گره‌گشا نخواهد بود. آموزش‌های توانمندسازانه علاوه بر مهارت‌های شغلی باید مبتنی بر به‌اصطلاح «چهار سی» Four Cs: critical thinking communication, collaboration and creativity) به معنای تفکر انتقادی، ارتباط، همکاری، خلاقیت باشد. مهم‌ترین هدف این نوع آموزش‌ها، توانایی کنارآمدن با تغییر، یادگیری چیزهای جدید و حفظ توازن

در چنین وضعیتی این زنان ممکن است مورد سوءاستفاده قرارگرفته و توانمندسازی آن‌ها نه تنها مشکلشان را حل نمی‌کند، بلکه بستری برای سودجویی دیگران فراهم می‌شود. برای زنانی که در انبوهی از مشکلات دست‌وپا می‌زنند، زندگی، یک جنگ تمام‌عیار است، از این رو آن‌ها همواره برای برون‌رفت از مشکلات، به‌دنبال راه‌حل‌های کوتاه‌مدت بوده و در نتیجه طعمه‌های آسان برای سودجویان محسوب می‌شوند، لذا باید ارزیابی شود که برنامه‌های توانمندسازانه و تسهیلاتی که توسط دولت‌ها ایجاد می‌شود تا چه حد توانسته مشکلات این زنان را کاهش دهد. جمع‌گیری از زنان و دختران دارای معلولیت یا بدسرپرست و سرپرست خانوار دارای حاشیه‌هایی سیستماتیک و فقر اقتصادی از یک سو و موانع نگرشی از سوی دیگر هستند که منجر به کاهش اعتمادبه‌نفس، خلاقیت و توسعه توان فردی‌شان می‌شود و همین امر موجب شده آن‌هابیش از گروه‌های دیگر، در خطر افزایش ابتلا به خشونت و سوءاستفاده، از جمله خشونت جنسی، تبعیض، همچنین شیوه‌های تبعیض‌آمیز مبتنی بر جنسیت؛ فقر دانش و مهارت‌های اجتماعی، مراقبت‌های بهداشتی، محرومیت از دسترسی به اطلاعات و خدمات قرار گیرند. از آنجا که عمده‌ترین نیاز این زنان، اشتغال است، برخی از نهادهای حمایتی آموزش مهارت‌های شغلی را در دستورکار خود قرار داده و به این زنان تسهیلاتی در جهت راه‌اندازی اشتغال می‌دهند. در بسیاری از موارد زنانی که تسهیلاتی به‌عنوان



توانمندسازی واژه‌ای است که توسط فعالان اجتماعی و مدنی در جهت ساختن زندگی بهتر برای زنان نیازمند توسط خودشان و با کمک ابزار، اطلاعات و آموزش مورد استفاده قرار می‌گیرد و در عین حال اگر به‌صورت ناقص انجام شود ممکن است بستری برای سوءاستفاده از این دسته زنان فراهم کند. توانمندسازی به‌معنای استقبال از قدرت فردی و استفاده از آن در جهت مصالح شخصی است و به زنان کمک می‌کند که نقاط قوت خود را بشناسند و از آن برای ارتقای سطح زندگی خود و افراد تحت سرپرستی استفاده کنند.

همه آنچه از توانمندسازی گفته می‌شود مثبت و گیراست، اما توانمندسازی وقتی می‌تواند این رویکرد مثبت را پرورش دهد که ابعاد مختلف فردی و اجتماعی را تقویت کرده و به توانمندسازی اقتصادی تقلیل پیدا نکند. رویکرد توانمندسازانه‌ای که فعالان اجتماعی پیگیری می‌کنند، بیش از هرچیز زنان در معرض خطر را پوشش می‌دهد، اما داشتن قدرت فردی برای این دسته از زنان که معمولاً در پناه نهادهای اجتماعی دولتی مانند بهزیستی زندگی می‌کنند یک چالش بزرگ است، به‌خصوص وقتی که ناتوانی روانی و حتی جسمی آن‌ها یا خانواده‌هایشان به اندازه‌ای شدید است که عملاً استقلال جسمی، اقتصادی و اجتماعی آن‌ها را دشوار می‌کند.